



نشانه حرکت در صراط مستقیم/ از رحمت خداوند مأیوس نباشید!

انسان هر موجودی را که عبادت کند، آن می‌شود خدای او. پس خدا در دنیا خیلی زیاد است دیگر! هر کس باید ببیند در مغز و سویدای دلش، مقصد و مقصود چیست؟ آن می‌شود خدای او!

انسان هر موجودی را که عبادت کند، آن می‌شود خدای او. پس خدا در دنیا خیلی زیاد است دیگر! هر کس باید ببیند در مغز و سویدای دلش، مقصد و مقصود چیست؟ آن می‌شود خدای او!

به گزارش خبرنگار مهر، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی رضوان الله علیه در سنواتی به شرح فقراتی از دعای افتتاح پرداخته است. گفتنی است مکتوب این مجالس سخنرانی در کتابی بنام «شرح فقراتی از دعای افتتاح» توسط انتشارات مکتب وحی منتشر شده است.

آیاتی مبنی بر اذن شرعی دعا کردن

«اللَّهُمَّ أَذِنْتَ لِي؛ اذن به من دادی!؛ پس سه مرحله اذن دادی: اول مرحله فطرت، دوم در مرحله عقل، سوم در مرحله شرع. در مرحله شرع آیه قرآن است:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذَّنُوبَ جَمِيعًا؛ بگو: ای بندگان من که بر عمرها و جان‌های خود اسراف کرده و به بیهودگی و تجاوز از حدود الهیه افراط کرده‌اند، از رحمت خداوند مأیوس نباشید! چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد.» (سوره زمر آیه ۵۲)

دعا کنید! توبه کنید! این شرع است دیگر؛

«أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ ؛ خواهید، بیایید از من بخواهید! من دعای شما را مستجاب می‌کنم، بیایید، بیایید! آن کسانی که از خواندن من و از دعای من استکبار می‌کنند و مرا نمی‌خوانند، با نهایت ذلت در داخل آتش خواهند افتاد.» (سوره غافر آیه ۶۰)

این استکبار و انانیت و شخصیتشان آنها را در آتش می‌اندازد؛ زیرا که اینها حاضر نیستند برای خدا که از همه موجودات اصیل‌تر و قوی‌تر و قوی‌تر و قوی‌تر و استوارتر و مفیدتر است، سر فرود بیاورند.

پس دعا کردن - در مرحله فطرت و سپس در مرحله عقل و سپس در مرحله شرع - از چیزهایی است که موجب شرافت و کمال انسان است و عبودیت انسان را نسبت به پروردگار، روشن می‌کند، و ذات انسان را از حجاب بیرون می‌آورد؛ چون ذات انسان عبد است و اگر تقاضا کرد خب این به معنای عبودیت است دیگر، چون عبد چیزی ندارد، و آنچه که دارد مال مولا است. اما اگر عبد از دعا کردن استنکاف کرد، معنایش این است که سرپوشی روی عبودیت خود گذاشته و نمی‌خواهد اقرار به عبودیت کند: «سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ ما این عبهایی که انکار عبودیت می‌کنند، در آتش می‌اندازیم تا آن کبر و خودپسندی و شخصیت، گداخته بشود.»

بازگشت همه موجودات با حال عبودیت به محضر پروردگار

«إِنَّ كُلَّ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتِيَ الرَّحْمَانِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا؛ ؛ هیچ‌یک از صاحبان نفوسی که در آسمان و زمین هستند، چاره‌ای ندارند مگر آنکه با حال عبودیت به خداوند رحمان وارد شوند * خداوند تعداد یکایک آنها را می‌داند، و شمارش صحیح و دقیق نموده است.» (سوره مریم آیه ۹۳ و ۹۴)

همه باید بیایند پیش پروردگار! هر موجودی که در آسمان‌ها و در زمین است، می‌آید و پیش خدا با حال عبودیت حضور پیدا می‌کند.

چه در این عالم اقرار به عبودیت کرده باشند و چه نکرده باشند، چه مانند ملائکه مقرب و فرشتگان که از اول اظهار عبودیت کردند و چه مانند طایفه جن و انس که بعضی اقرار کردند و بعضی نکردند، همه اینها من و zwnj; حیث zwnj; المجموع باید سر در مقام عبودیت بنهند و اقرار به عبودیت بکنند.

اگر خدا فی zwnj; الجملة با [انانیت و استکبار] انسان مسامحه zwnj; کاری کند و بگوید اشکالی ندارد، این به ربوبیت او ضرر می zwnj; زند؛ چون او رب است و اصیل و قدیم است و ذاتش غنی و صمد است و در او رخنه و شکاف و تزلزل معنا ندارد و نمی zwnj; تواند پیدا بشود. اصلاً ذات خدا یعنی اصیل، شما بخواهید اصالت را از او بگیرید، سلب شیء از نفس کرده zwnj; آید؛ و این محال است!، لذا تمام موجودات باید به حال عبودیت در بیایند، و هر کسی به حال عبودیت در نیاید & laquo; سیدخلون جهنم داخرین & raquo; او را به حال ذلت و بدبختی می zwnj; کشند به سوی جهنم.

جزع و فزع و پشیمانی عمر هنگام مرگ به خاطر ظلمش به امیرالمؤمنین علیه السلام

یک قضیه zwnj; ای از عمر دیدم که خیلی عجیب بود، و عجیب است که این قضیه را در صحیح بخاری نقل می zwnj; کند! می zwnj; گوید: وقتی که عمر زخم خورد و داشت می zwnj; مُرد، خیلی خیلی جزع و فزع می zwnj; کرد؛ ابن عباس آمد برای دیدنش و گفت: & laquo; یا امیر المؤمنین! ما از شما متوقع نیستیم که جزع و فزع کنید، زخم zwnj; خوردن که مهم نیست! مگر این چه چیز مهمی است؟! این جزع و فزع برای چیست؟! تو هم zwnj; نشین با پیغمبر بودی و به او خدمت کردی؛ پیغمبر که از دنیا رفت و بعد از او ابوبکر آمد، تو به او خدمت کردی، او هم از دنیا رفت و از تو راضی بود؛ بعد از ابوبکر با این جماعت سر و کار داشتی، و الآن هم که می zwnj; خواهی از میان اینها بیرون بروی، همه از تو راضی هستند و تو را در حالی مفارقت می zwnj; کنند که همه از تو راضی هستند. پس این شکوه و جزع و... برای چیست؟! & raquo;

عمر گفت: & laquo; إنما جَزَعِي مِنْ أَجْلِكَ وَمِنْ أَجْلِ أَصْحَابِكَ؛ جزع من مال تو و مال اصحاب تو است. & raquo;

& laquo; اصحاب تو & raquo; یعنی امیرالمؤمنین؛ چون ابن عباس از شاگردان امیرالمؤمنین بود و از یاران و تربیت zwnj; شدگان ایشان، و هر وقت عمر با ابن عباس صحبت می zwnj; کرد و می zwnj; خواست به امیرالمؤمنین اشاره کند می zwnj; گفت: از اصحاب، اصحاب این zwnj; چنین و آن zwnj; چنان.

می zwnj; گوید: & laquo; از أَجَلِ تو و از أَجَلِ اصحاب تو! قسم به خدا تو آن لی طلاع الأرض ذهبا، لافتدیت به من عذاب الله عزوجل قبل أن أراه، لفعلت! (طلاع یعنی پُر و مالامال؛ وقتی می zwnj; خواهند بگویند: این را پُر و مالامال از آب کنید، می zwnj; گویند: طلاعه؛ طلاع الأرض ذهبا؛ یعنی تمام این کره زمین سنگینی zwnj; اش مالامال از طلا باشد.) اگر تمام این کره زمین مالامال از طلا باشد و من به اندازه وزن کره زمین طلا داشته‌ام، آن را می zwnj; دادم تا از عذاب خداوند عزوجل از أَجَلِ تو و اصحاب خلاص بشوم قبل از اینکه آن عذاب را ببینم، آن را می zwnj; دادم. & raquo; (صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۰۱، با قدری اختلاف.)

تو که این جهت را می zwnj; دانی، الآن که چاقو خوردی باید این حرف را بزنی؟! و خیلی عجیب است که این در صحیح بخاری است!!

گفتار امیرالمؤمنین هنگام ضربت خوردن

این را شما قیاس کنید با امیرالمؤمنین که وقتی شمشیر می zwnj; خورد، می zwnj; گوید: & laquo; فزت و ربّ الکعبة & raquo; و می zwnj; خندد؛ جزع ندارد، فزع ندارد، این حرف zwnj; ها چیست؟! نه اینکه جزع و فزع ندارد، بلکه اصلاً می zwnj; گوید: & laquo; فزت و ربّ الکعبة & raquo; (مناقب آل أبي zwnj; طالب، ج ۳، ص ۳۱۲.)

اما آن کسی که در مدت تمام عمر استکبار کرده و بین خود و خدا فاصله انداخته و عبودیت خود را به ربوبیت و فرعونیت تبدیل کرده، و تاریخ اسلام را عوض کرده، و زحمت بیست و سه ساله پیغمبر را ضایع کرده، و مسلمین و مؤمنین و جهانیان را تا روز قیامت بدبخت کرده است، درست می zwnj; گوید که: & laquo; اگر به اندازه زمین طلا داشته‌ام، می zwnj; دادم! & raquo; خودش می zwnj; دانست که چه zwnj; کار کرده است دیگر! خودش حدیث غدیر را ننشیده بود؟! خودش به امیرالمؤمنین & laquo; بَحِّ بَحِّ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ! لَقَدْ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ & raquo; (کنز الفوائد، ص ۲۳۳) نگفته بود؟! خودش نگفت فلان و فلان؟! حالا که چاقو خورده و دارد می zwnj; میرد و بالآخره می zwnj; داند آن طرف چه خبر است، این حرف را می zwnj; زند!

عمر: «ای کاش گوسفندی در میان اهل خود بودم!»؛

و باز یک روایت دیگر در همین صحیح بخاری است که عمر گفت: من آرزو داشتم که گیش اهل خودم بودم! (یعنی قوچ) یک گوسفندی در میان اهل خودم بودم که این گوسفند را تا جایی چاق می‌کردند و بزرگ و فربه می‌کردند؛ که دیگر بیش از آن جایی برای فربه شدن نداشت، و یک روز که یکی از میهمانان عزیز به خانه آنها می‌آمد، این گوسفند را برای آن میهمان می‌کشتند و بعد می‌پختند و پخته‌اش را تکه‌تکه می‌کردند و بعد آن میهمان‌ها می‌خوردند، و بعد از آن می‌رفت در شکم آنها و بعد به صورت عذره خارج می‌شد؛ ای کاش من آن عذره این گوسفند بودم و بشر نبودم!

این روایتی است در صحیح بخاری از زبان عمر. (این عبارت در نسخ در دسترس صحیح بخاری یافت نشد؛ لکن در کتب ذیل مذکور است: شعب الایمان، بیهقی، ج ۱، ص ۴۸۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۱۹؛ حلیة الأولیاء، ج ۱، ص ۲۷؛ منهاج السنّة النبویّة، ج ۶، ص ۵، با قدری اختلاف.)

ابوبکر: «ای کاش مرغی بودم و حساب و کتاب نداشتم!»؛

روایتی هم از ابوبکر است و عجیب است که این روایت هم در صحیح بخاری است، می‌گوید: یک روز ابوبکر چشمش افتاد به مرغی که روی درخت نشسته بود، گفت: «ای مرغ، خوشا به‌حال تو! از این شاخه می‌پری به آن شاخه، از آن شاخه می‌پری به آن شاخه، جاییت در درخت است و از ثمرات و میوه‌های این درخت هم می‌خوری؛ و لا حساب و لا کتاب، نه مسئولیتی، نه حسابی و نه کتابی داری! من آرزو می‌کردم که به‌جای تو بودم و از حساب و عقاب پروردگار خلاص می‌شدم!» (این عبارت در نسخ در دسترس صحیح بخاری یافت نشد؛ لکن در کتب ذیل مذکور است: المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۱۴۴؛ شعب الایمان، بیهقی، ج ۱، ص ۴۸۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۵۲۸ و ۵۲۹.)

نشانه حرکت در صراط مستقیم

معلوم می‌شود که این‌گونه آدم‌ها دانشان درست نیست! اگر کسی در دستش حجت باشد، این‌طور صحبت نمی‌کند، آرزو نمی‌کند که مثل مرغ باشد و حساب و عقاب نداشته باشد! بلکه مثل امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه می‌خواند و می‌گوید: «ای بشر! آنچه من می‌گویم درست است؛ و هرچه غیر از این باشد غلط! هر کس بیاید دنبال من، راهش سعادت است؛ و هر کس نیاید غلط!»؛ نه یک روایت، نه دو روایت، نه یک مجلس، نه دو مجلس؛ تا آن وقتی که در روی زمین زنده بودند، همه حرفشان همین بود. (از باب نمونه رجوع شود به الاختصاص، ص ۱۶۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الأمالی، شیخ مفید، ص ۲۱۲؛ الفضائل، ص ۳؛ المناقب، علوی، ص ۶۷.)

آن کسی که صراطش مستقیم است یک علامت دارد. اگر انسان در شرایطی کاری کرده است و نمی‌داند آن کار درست بوده است یا غلط، یک راهش این است که وقتی شرایط و اقتضات عوض شد، اگر او از کار خود پشیمان شود، معلوم می‌شود که وقتی که این کار را کرده است، از روی ادراک و یقین نبوده است؛ اما نه، اگر شرایط عوض شد و باز هم انسان بگوید: «من همین‌طورم!»؛ معلوم می‌شود که کارش از روی ادراک و یقین بوده است.

عدم ندامت و پشیمانی امام علیه السلام نسبت به اعمال خویش

افرادی که حکومت و سلطنت دارند و امر و نهی دارند، هر کاری می‌خواهند می‌کنند؛ اما وقتی از آن مقام می‌افتند، از همه کارهایشان پشیمان می‌شوند و توبه می‌کنند. اما امام کارش توبه ندارد؛ امام زندان باشد، حاکم باشد، مأمور باشد یا آمر باشد، کارش صحیح است، و ندامت هم در کارش پیدا نمی‌کند. امیرالمؤمنین نادم نشد که چرا من بیست و پنج سال در خانه نشستم، نادم نشد که چرا چنین و چنان؛ چون کار او از روی یقین و نور است. به‌خلاف آن کسی که در یک شرایط، موقعیتی پیدا می‌کند و نفسش غلبه می‌کند و یک عملی انجام می‌دهد، و بعد که از آن موقعیت می‌افتد، در کارش تجدید نظر می‌کند و می‌گوید: «آخ، ای وای، کاشکی من این کار را نکرده بودم!»

امام و پیغمبر افرادی هستند که کارشان پشیمانی و افسوس ندارد، آنها کارشان از روی یقین است؛ می&zwnj خواهد روی خاک بنشینند و می&zwnj خواهد روی کهکشان و در آسمان هفتم باشند، کار از روی یقین است! وقتی انسان از روی یقین، کار می&zwnj کند و چیزی می&zwnj گوید، این&zwnj طور است. حجت پروردگار این است! اینها افرادی هستند که چه نان جو بخورند، چه سلطنت و حکومت کنند، چه در خانه بنشینند و چه در زندان باشند، در ذات خودشان عبودیت را حفظ کرده&zwnj اند و همیشه از راه عبودیت با پروردگار خود مواجه بوده&zwnj اند. در آنها احیاناً غفلت از عبودیت و تلبس به لباس ربوبیت نبود تا آنها را به فرعونیت بکشاند، و بعد دچار بدبختی و دچار پشیمانی و دلت بشوند. این مسئله خیلی مهم است!!

«اللَّهُمَّ أَذِنْتَ لِي فِي دُعَائِكَ»؛ حالا فهمیدید که این اذنی که خدا به ما داده و ما را بنده خلق کرده است، چقدر عالی و چقدر لطیف است!

امیرالمؤمنین علیه السلام: «عزّت برای من همین بس که من بنده تو باشم»!

امیرالمؤمنین علیه السلام می&zwnj فرماید: «إلهی گفی بی عزّا أن اکون لك عبداً، و گفی بی قخرّا أن تكون لی ربّا. أنت كما أحبّ، فاجعلنی كما تُحبّ!»؛ عزّت برای من همین بس که من بنده تو هستم! (الخصال، ج ۲، ص ۴۲۰؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۰۹).

من بنده تو هستم نه بنده دیگری، و اگر من بنده دیگری بودم، ذلیل بودم؛ اما بنده تو هستم و بنده خدا شدن به انسان خیلی خیلی عزّت می&zwnj دهد.

می&zwnj گفتند سابقاً غلام&zwnj های عین&zwnj الدوله احترامشان از حگام و رؤسا و استاندارها بیشتر بود؛ نه تنها غلام&zwnj ها، بلکه حتّی خرها عین&zwnj الدوله هم این&zwnj طور بودند! عین&zwnj الدوله پسر ناصرالدین شاه بود و در طهران، در خیابان عین&zwnj الدوله - که حالا می&zwnj گویند: «ایران» - منزل داشت؛ یک مرد جبار و هتاک و... بود که داستان&zwnj های عجیب و غریبی دارد.

می&zwnj گویند: وقتی که بیرون می&zwnj آمد و می&zwnj خواست حرکت کند، غلام&zwnj ها جلو می&zwnj افتادند و می&zwnj گفتند: «دور باش! کور باش!»؛ یعنی همه مردم باید بروند کنار و چشمشان کور باشد، و الا با گرز می&zwnj زدند بر فرق او که چرا تو به جمال عین&zwnj الدوله نگاه می&zwnj کنی. و وقتی روی خرها عین&zwnj الدوله کود می&zwnj ریختند و می&zwnj خواستند برای باغ عین&zwnj الدوله ببرند، تمام مردم، وزیر، شریف و هر کس آن جلو بود، باید چنان از کوچه&zwnj ها کنار می&zwnj رفتند که راه برای این خرها که این کودها را می&zwnj بردند، باز باشد. کسی نمی&zwnj تواند مقابل خر عین&zwnj الدوله بایستد، و الا چه و چه!

وقتی که خر عین&zwnj الدوله و غلام عین&zwnj الدوله این&zwnj طوری می&zwnj شود، آن&zwnj وقت این عزّت&zwnj ها می&zwnj شوند مجازی، و حقیقتاً این غلام و خر عین&zwnj الدوله شأنش از آن وزیر بیشتر است؛ چون آن وزیر باید بیاید کنار و به این راه بدهد!

آن&zwnj وقت کسی بیاید و غلام پروردگار بشود؛ امیرالمؤمنین عبارتش این است: «إلهی گفی بی عزّا أن اکون لك عبداً!»؛ من عبد هیچ&zwnj کس نشدم، نه عبد مال شدم، نه عبد زن شدم، نه عبد ریاست شدم، نه عبد هوی شدم، نه عبد هوس شدم، نه عبد برتری شدم، عبد هیچ&zwnj کس نشدم!

مگر آن وقتی که دنیا به صورت زنی زیبا جلوه کرد و در باغ آمد و در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد، حضرت او را با بیل نزدند و نگفتند: «قد طلقک ثلاثاً! لا رجعة لی فیکي.»؛ برو، من تو را سه طلاقه کردم! به زن سه طلاقه که نمی&zwnj شود رجوع کرد. (غرر الأخبار، ص ۲۹۲؛ نهج البلاغة (عبد)، ج ۴، ص ۱۵۲؛ مناقب آل ابی&zwnj طالب، ج ۲، ص ۱۰۲، با قدری اختلاف.)

این می&zwnj شود ولی&zwnj المؤمنین و امیرالمؤمنین؛ و رسول خدا در روایت صحیح فرمود: لقب امیرالمؤمنین اختصاص به علی دارد که او بر همه مؤمنین امارت دارد. و لا تحِلُّ إمرة المؤمنین بعدی لأحرّ غیره؛ «حرام است و جایز نیست که بعد از علی کسی سیمت ریاست و امارت بر مؤمنین را بر خود ببندد»! (روضه الواعظین، ج ۱، ص ۹۴؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۶۱).

این عبودیت امیرالمؤمنین است: گفی^۱ بی عَزًّا اَنْ اُکَوْنَ لَکَ عَبْدًا، و گفی^۱ بی قَحْرًا اَنْ تَکُوْنَ لی رَبًّا؛ و وقتی خودم را عبد تو و تو را ربّ خودم می‌بینم، می‌بینم که چقدر عزیزم!؛

طریقه شناخت معبود و مقصود واقعی هر کس

انسان هر موجودی را که عبادت کند، آن می‌شود خدای او. پس خدا در دنیا خیلی زیاد است دیگر! هر کس باید ببیند در مغز و سویدای دلش، مقصد و مقصود چیست؟ آن می‌شود خدای او!

؛ اَقْرَءَیْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ و أَصْلَهُ اللّٰهُ عَلٰی عِلْمٍ؛ آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده، و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است؛ (سوره جاثیه آیه ۲۳)

در علائم آخر الزمان هم هست: ؛ اَلِلّٰهُتُّهُم بُطُوْنُهُمْ، و یَسَاؤُهُمْ قِبَلَتُّهُمْ، و شَرَفُهُم الدَّرَاهِمُ و الدَّنَانِیرُ؛ معبودهای آنان شکم و های آنان است، و قبله و گاه آنان زن و های آنان است، و شرف آنان منوط به داشتن درهم و دینار است؛ (جامع الأخبار، شعیری، ص ۱۲۹، تعلیقه ۱؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۵۳) آن می‌شود خدای او. در قلب انسان اطاعت از هرچه باشد غیر از خدا، آن می‌شود خدای انسان، حالا هرچه می‌خواهد باشد.

امیرالمؤمنین می‌فرماید: گفی^۱ بی قَحْرًا اَنْ تَکُوْنَ لی رَبًّا؛ این افتخار برای من بس است که تو ربّ من هستی و کس دیگری ربّ من نیست.

پس حالا دو چیز را من گرفتم، یکی عزّت و یکی فخر؛ عزّت از جهت اینکه من بنده تو هستم، فخر از جهت اینکه تو ربّ من هستی.

إِلٰهٰی اَنْتَ کَمَا أُحِبُّ، فاجعلنی کَمَا تُحِبُّ! خیلی عالی است! اگر این را بدهیم به دست ملاصدرا، از آن یک کتاب أسفار درست می‌کند! وحدت در کثرت و کثرت در وحدتی می‌آورد که تا این زمان عقلای عالم در شرح و بسط آن مانده‌اند، و همه اینها جیره و خوار آن مکتب‌اند.

؛ اِلٰهٰی اَنْتَ کَمَا أُحِبُّ؛ تو همان طوری هستی که من دوست دارم.؛ من به قدری تو را دوست دارم که با وجود دوستی تو، همه دوستی‌ها از بین رفته، و همه یارها، همه مقصودها، همه معبودها، همه هدف‌ها و همه چیزهای زیبا بی‌رنگ و کم‌رنگ شده و جلوه ندارد. تو محبوب من هستی و چنان این محبت، شدید شده است که من غیر از تو محبوبی در خودم نمی‌بینم.

؛ بنابراین، تو هم مرا، آن طوری قرار بده که دوست داری، نه خودم دوست دارم!؛ من در اینکه تو مرا چه قسم قرار بدهی، این را هم به اختیار تو می‌گذارم و می‌خواهم تو منیت مرا برای من اختیار کنی، تو شخصیت مرا اندازه بگیری، تو مرا به دست خودت قرار بدهی؛ من مومی هستم در دست تو. نمی‌گویم که مرا بنده کن، مرا عالم کن، مرا زاهد کن، مرا شفیع کن، مرا چنین و چنان کن! من موم را می‌اندازم در دست تو و می‌گویم هر شکلی که می‌خواهی آن را دریاور! تو آنچه را که اراده و محبت داری، بر من اختیار بکن، نه آنچه را که من خودم اراده دارم؛ فاجعلنی کَمَا تُحِبُّ!

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ